

## کودکان کار و مبارزه‌ی طبقاتی

(به بهانه‌ی ضرب و شتم کودک کار توسط سرمایه‌دار مرسدس بنز سوار)

«مؤسسه و مرکز نیکوکاری ابوطالب» که یک سازمان مردم نهاد (NGO) فعال در زمینه‌ی «حامی کودکان کار و آسیب‌دیده» محسوب می‌شود، ویدئویی از یک کودک کار کتک‌خورده با چشمی کبود در فضای مجازی منتشر کرد:

- چشمم را با شیشه پاک کن زدن.
- چرا؟ کجا بودی این اتفاق افتاد؟
- بالاشهر.
- چی کار می‌کردی؟
- شیشه پاک می‌کردم.

این کودک، مظنون به قربانی دستگاه سرکوب جمهوری اسلامی بودن نیست که اپوزوسیون دموکراسی‌خواه جمهوری اسلامی او را به نماد مبارزه برای برقراری دموکراسی در ایران تبدیل کرده و جمهوری اسلامی نیز برای انکار نقش خود در واقعه، مستند پخش نماید. همچنین او قربانی عملیات‌های داعش و اسرائیل هم نیست تا به پیروان جمهوری اسلامی میدان بدهد در لوای بروز احساسات هم‌دلانه با کودکان، بر هم‌بستگی سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی‌شان با ضرورت حفاظت از جامعه‌ی مدنی بورژوازی ایران تأکید کنند. او قربانی یک سرمایه‌دار مرسدس بنز سوار است که هم از سوی جمهوری اسلامی و هم از سوی اپوزوسیون دموکراسی‌خواه، یک انسان «موفق»، «لایق» و «مستعد» محسوب می‌شود. مرسدس بنز سواری که خود صراحتاً و با افتخار به عملش اذعان و از آن دفاع می‌کند.



کودکان در جامعه‌ی سرمایه‌داری نماد معصومیت و بی‌گناهی محسوب می‌شوند. موجوداتی که آسیب‌رساندن به آن‌ها از سوی هر دستگاه و جناحی توجیه‌ناپذیر است. چراکه تازه می‌بایست توسط جامعه آموزش ببینند و آماده‌ی حضور در آن شوند. برای همین است که کودکان آسیب‌دیده سوژه‌ی خوبی برای نیروهای سیاسی برای کوبیدن رقبا هستند. اما وقتی پای اصل مقدس مقبول تمامی نیروهای حامی سرمایه‌داری، یعنی مالکیت خصوصی، به میان می‌آید آسیب‌رساندن به کودکان نیز قابل توجیه می‌شود و عامل آن، نیازی به کتمان نمی‌بیند. مگر جمهوری اسلامی یک دهه با نیروهای کمونیستی که مخالف مالکیت خصوصی بودند نبرد نکرد و بسیاری از نوجوانانی را که آرمان براندازی این اصل مقدس را داشتند به زندان و پای چوبه‌ی دار نفرستاد؟ مگر اپوزیسیون دموکراسی‌خواه

«برای اقتصاد دستوری»<sup>۱</sup> که محدودیت‌هایی بر مالکیت خصوصی ایشان در بازار اعمال کرده بود، طغیان نکردند؟<sup>۲</sup> کودک مورد بحث ما نیز از همین اصل مقدس تعدی کرده و گویی مرسدس بنز یک سرمایه‌دار را اندکی کثیف کرده است. پس دلیلی وجود ندارد که صاحب آن مرسدس بنز برای مجازات او خجالت‌زده و پشیمان باشد. در جامعه‌ای که ارزش انسان‌ها با قیمت اشیاء تحت تملک‌شان قابل‌محاسبه است و «باورها و ارزش‌های انسانی» با همین اشیاء ذی‌قیمت معامله می‌شوند، تسویه حساب لگه‌ی سیاه کثیفی روی مرسدس بنز با لگه‌ی سیاه کبودی زیر چشم یک کودک کار، چرا باید غیرمنصفانه تلقی شود؟ برای همین است که ضارب بر مدل گران‌قیمت ماشین خود و «مرسدس بنز» بودن آن تأکید می‌کند تا توانی را که با کبودی زیر چشم، از کودک کار ستانده در نظر جامعه منصفانه‌تر جلوه دهد.

شاید بعضی‌ها بخواهند این واقعه را به یک دعوای بی‌اهمیت حاشیه‌ی خیابان تقلیل داده و رفتار وحشیانه‌ی این مرد را به ویژگی‌های شخصی رفتاری او ارتباط دهند. سخت نیست حدس این نکته که روزانه تعداد کودکان قابل‌توجهی به دلایل مشابهی با رفتاری مشابه مواجه می‌شوند. اما حتی اگر صحنه‌های مشابه دیگری که رسانه‌ای نشده‌اند را تاکنون ندیده، نشنیده یا نخوانده باشیم، باید بپرسیم چرا مرسدس بنز سوار ما در مواجهه با انتشار محصول کارش، یعنی تصویر چشم کبود کودک کار در فضای مجازی، صرفاً با پوزخندی از کنار آن گذر نکرد و در عوض، با کمال افتخار، خود را عامل این شاه‌کار خوانده و با اعتمادبه‌نفس، شرح واقعه و دلیل کارش را بیان نمود. اگر مسئله به وقاحت و دنائت شخص او قابل‌تقلیل است پس آن ۱۵۰۰ و اندی لایک زیر پستش و آن ۹۰۰۰ لایک زیر پست فرد طبقه‌متوسطی حامی‌اش، از کجا آمده و چرا نه‌تنها هیچ حمله‌ی سنگینی از سوی هم‌طبقه‌ای‌هایش علیه او شکل نگرفت بل که عده‌ی دیگری نیز داغ دل‌شان تازه شده، سفره‌ی دل پهن کرده و با بیان نکات تکمیلی درباره‌ی دیگر «گناهان» کودکان کار، بر عمل وحشیانه‌ی مرد مرسدس بنز سوار مهر تأیید کوبیدند؟

### چرا شیشه‌شوری؟ بنیان‌های ساختاری پدیده‌ی کودکان کار در اقتصاد سرمایه‌داری

پس این واقعه در بستر یک زمینه‌ی عام‌تر و گسترده‌تری رخ داده است که در وهله‌ی نخست باید بنیان‌های اقتصادی آن کاویده شود.

---

<sup>۱</sup> قسمتی از ترانه‌ی «برای آزادی» از شروین حاجی‌پور؛ ترانه‌ی محبوب معرکه‌ی طبقه‌متوسطی «زن، زندگی، آزادی»  
<sup>۲</sup> البته این محدودیت‌ها، ضرورت حفاظت از کلیت مناسبات سرمایه‌دارانه هستند و در تمام کشورهای سرمایه‌داری، کم یا بیش و به شیوه‌های گوناگون اعمال می‌شوند. اما بخشی از سوژه‌های لیبرال در مواجهه با بحران‌های سرمایه‌داری، این محدودیت‌های ضروری را چونان عامل بحران معرفی می‌کنند و راه‌حل را در نزدیک‌شدن به تصویر آرمانی و انتزاعی بازار آزاد لیبرتارین می‌جویند.

چرا یک کودک برای کسب درآمد و زنده ماندن، مجبور به تمیز کردن شیشه ماشین یک سرمایه‌دار می‌شود؟ از نظر سرمایه‌داران و طبقه متوسطی‌ها مسئله روشن است. هر کسی اگر پشت کار و استعداد داشته باشد می‌تواند مرسدس بنز سوار شود. پس مرسدس بنز سوار ما نیز هم طبقه‌ای‌های خود را تشویق می‌کند تا مثل او مقابل باج‌خواهی کودکان کار بایستند و آن‌ها را مجبور به یافتن شغل دیگری کنند.

اما تحلیل مادی از اقتصاد به ما می‌گوید که وجود جای‌گاه کودکان کار و هر جای‌گاه اقتصادی دیگری نه با ویژگی‌های شخصی افراد اشغال‌کننده‌ی این جای‌گاه‌ها بل که با ضرورت‌های کلیت ساختار اقتصادی قابل توضیح است. ساختار اقتصاد سرمایه‌داری همان‌طور که به یک لایه‌ی اقلیت از سرمایه‌داران نیاز دارد، به لایه‌ی میانی طبقه متوسط و لایه‌ی گسترده‌ی کارگران نیز نیاز دارد و بدون وجود آن کارگران، وجود این طبقه متوسطی‌ها و سرمایه‌داران ممکن نیست. این که دقیقاً چه افرادی و به چه دلایلی در کدامین لایه‌ی طبقاتی قرار می‌گیرند بحثی ثانویه و کم‌اهمیت است.

ریشه‌ی پدیده‌ی مورد بحث ما نه در تنبلی یا بی‌استعدادی کودکان کار بل که در ساختار اقتصادی سرمایه‌دارانه‌ی جامعه است که وجود چنین جای‌گاهی برای امرار معاش را گریزناپذیر ساخته است. بحران سرمایه‌داری موجب کاهش فرصت‌های شغلی مناسب می‌شود و تعداد هرچه بیشتری از طبقه‌ی کارگر را به لایه‌ی مادون‌تر پرتاب می‌کند. لایه‌ای که بازار سرمایه‌دارانه دیگر آن‌ها را حتی شایسته‌ی خرید نیروی کارشان نیز نمی‌داند و زنده ماندن‌شان را به یافتن مشاغل غیرمطمئن، حاشیه‌ای و دون شأن انسانی منوط می‌کند.

در سرمایه‌داری، تولید نه برای رفع نیاز بل که برای کسب سود است. کسانی که سرمایه دارند و با سرمایه‌گذاری کسب سود می‌کنند ثروت‌شان به‌طور تصاعدی رشد می‌کند و شکاف ثروت‌شان با کسانی که از کارکردن و فروش نیروی کارشان کسب درآمد می‌کنند هرچه بیش‌تر می‌شود. در نتیجه دیگر برای صاحب سرمایه نمی‌صرفد برای فقرایی که پول خرید پوشاک، خوراک، مسکن و ... ندارند تولید کند و به‌جایش بهتر است کارخانه‌های اضافی خود را تعطیل کرده و یک مجتمع تفریحی و تجاری برای سرمایه‌داران بسازد.

پدیری که تا دیروز در یک کارخانه‌ی صنعتی کار می‌کرد و به‌زور خرج زن و بچه‌ی خود را می‌داد، بی‌کار می‌شود. اکنون باید دنبال یک شغل جدید خدماتی در مجتمع تفریحی و تجاری باشد. اما پیشانی پُرچین و دست‌های چروکیده‌ی او که محصول فشار کار طاقت‌فرسای سالیان دراز است، به مذاق چشمان برآق‌پسند مشتریان مجتمع‌های تجاری و تفریحی خوش نمی‌آید و پدر چاره‌ای ندارد جز آن که هرروز در کنار جاده یا میدان شهر، منتظر پیش‌نهاد کاری پیمان‌کاران زالوصفتی باشد که مشتری کار روزمزد او هستند. پسر و دختری که می‌بینند خرج زندگی با کار روزمزد بگیر نگیر پدر در نمی‌آید، شیشه پاک‌کن می‌خرند و به چهارراه‌ها می‌روند بل که در ازای ارائه‌ی خدمات شست‌وشوی شیشه‌ی ماشین‌ها، هزینه‌ی تحصیل و خرید لوازم معاش خود را کسب کنند. اما ماشین‌های عزیز سرمایه‌داران مدام در کارواش‌های تخصصی و با برس‌های نرم اتومات درجه یک شست‌وشو

می‌شوند و نیازی به شیشه‌پاک‌کن‌های ساده، قدیمی و فرسوده‌ی کودکان کار ندارند. سرمایه‌داری کارگران را مجبور می‌کند که نه برای رفع نیازهای خودشان بل که برای رفع نیازهای سرمایه‌داران کار کنند. اگر کارگران و زحمت‌کشان، محصول یا خدماتی برای رفع نیازهای سرمایه‌داران ندارند، بهتر است دور و بر ایشان نپلکند چراکه چیزی جز تحقیر گیرشان نمی‌آید. کودک کاری که به آخر خط رسیده است و سرمایه‌دار نیازی به شیشه‌پاک‌کن او ندارد، تنها یک راه کم‌خطرتر از دزدی و خفت‌گیری برای زنده‌ماندن پیدا می‌کند. این که بدون اجازه صاحب ماشین و علی‌رغم تمیز بودن آن، روی شیشه ماشینش کف ریخته، آن را با شیشه پاک‌کن تمیز کرده و در انتها تقاضای اجرت نماید. او می‌داند که نیازی واقعی را رفع نکرده است و این کار خیلی هم با منطق بازار نمی‌خواند، اما حساب کرده است که برای این مرسدس بنز سوارها این پول‌ها چیزی نیست و نهایتاً یک فحش داده و خرده پولی جلویش پرتاب می‌کنند تا نگاه طلبکار او را تحمل نکنند.

اما شیشه‌ی ماشین‌های سرمایه‌دارانی که روزبه‌روز پول‌دارتر می‌شوند و سرمایه‌شان به‌طور تصاعدی رشد می‌کند، ظریف‌تر و حساس‌تر از پوست دست کودکان کار است و از برخورد با دست ایشان دچار خط و خش می‌شود. همچنین کودک کار ما اینجای داستان را نخوانده بود که برای ماشین‌های چندمیلیاردی عادت کرده به آب زلال کارواش‌های تخصصی، آبی که او برای شستشو استفاده می‌کند، «آب خوب» محسوب می‌شود و اثر محلول‌های درجه یک شستشوی کارواشی را می‌پراند. مهم‌تر از خط و خش و لکه‌ی روی ماشین‌های چندمیلیاردی، خط و خش و لکه‌ای است که روی غرور خدایگانی مرسدس بنز سوار افتاده است. زیباترین دخترها با بهترین لباس‌ها را در شیک‌ترین دفاتر جلوی او قرار می‌دهند و کلی جلویش دولا راست می‌شوند تا بل که از دفتر آن‌ها ماشین و ویلا و ملک چنددهمیلیاردی مورد علاقه‌اش را خرید کند. حالا یک «جوجه» پیدا شده و می‌خواهد با زرنگ‌بازی و بدون تشریفات لازم، «گرگ» اعظم بازار را «پول کند». پس از ماشین پیاده می‌شود و به نمایندگی از هم‌طبقه‌ای‌هایش و برای حفاظت از غرور و اعتبار و شأن آن‌ها دست به این عمل وحشیانه می‌زند.

### چرا خشونت؟ یک‌طرفه به داستان نگاه نکنیم

تا این‌جا متوجه شدیم واقعه‌ی مورد بحث‌مان، نه یک پدیده‌ی اتفاقی و خاص بل که یک پدیده‌ی اجتماعی و عام بوده است. حال این پرسش به میان می‌آید که آیا طبقه‌ی سرمایه‌دار راه‌حل دیگری جز چنین پاسخ خشن و قهرآمیزی در مواجهه با کودکان کار در چنته ندارد؟ مرسدس بنز سوار ما متعلق به طبقه‌ای نیرومند است که قرن‌هاست برای فتح جهان جنگیده و دهه‌هاست که به قدرت بلامنازع جهان بدل شده است. طبقه‌ای که تا همین چندی پیش از «گفت‌وگوی تمدن‌ها» و «تساهل و تسامح» سخن می‌گفت و معتقد بود خشونت جایی در قرن ۲۱ ندارد. مگر خیریه‌ها برای همین تأسیس نشدند که چنین کودکانی که به آخر خط رسیده‌اند را اطعام نمایند تا به چنین مسیرهای نامتعارف و مخاطره‌انگیزی کشیده نشوند؟ مگر سازمان‌های مردم‌نهاد (NGO) برای همین

تشکیل نشدند که کودکان کار را آموزش داده، اصول «فرهنگ و تمدن» را در ایشان نهادینه ساخته و آن‌ها را برای ترقی در سلسله‌مراتب جامعه‌ی سرمایه‌داری توان‌مند کنند؟ مگر نیروهای سیاسی سرمایه‌داری در افق سیاست‌هایشان از رفع شرایط دشوار کودکان کار و یافتن شغلی شرافتمندانه برای ایشان سخن نمی‌گویند؟ از اسلام‌گرایانی که چهل و اندی سال است رؤیای «عدالت اسلامی» می‌یافتند تا دموکراسی‌خواهانی که «برای کودک زباله‌گرد و آرزوهایش»<sup>۳</sup> اشک می‌ریزند.

آیا مرسدس بنز سوار ما متوجه نیست که با این عملش در حال دهن‌کجی به انگاره‌های کلاسیک لیبرال-اومانیستی و ادعاهای تمام این نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی است؟ آیا هنگامی که با افتخار به عمل خود اذعان می‌کند، شمشیر این انگاره‌ها، نهادها و نیروهای مدافع آن را بالای سر خود احساس نکرده و واکنش احتمالی آن‌ها را محاسبه نمی‌کند؟ او هم مانند دختر طبقه‌متوسطی حامی‌اش از احتمال «جاج‌شدن» یا قضاوت‌شدن توسط مؤمنان به این انگاره‌ها و نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی آگاه است و واقف است که برخوردش از نظر ایشان، متعارف و قابل‌قبول محسوب نمی‌شود. اما می‌داند که غرولندهایی از این دست که «خشونت راهش نیست و ...» از توان و بُرندگی سابق برخوردار نیستند و زور این «جاج‌ها» یا قضاوت‌ها کم‌تر از آن است که صدای آن‌ها را فرو نماند.

پس از آن که سازمان مردم‌نهاد مذکور، تصویر مظلومانه‌ی پسرک کتک‌خورده را منتشر می‌کند، با کامنت‌هایی مبنی بر این تذکر مواجه می‌شود که «نباید داستان را یک‌سویه روایت کرد» و «تنها همین یک فریم مظلومانه را نبینید.»:



عده‌ی دیگری نیز ضمن رد برخورد خشونت‌آمیز مرسدس بنز سوار، از اما و اگرها سخن گفتند و طرف دیگر داستان را نیز روایت نمودند:

<sup>۳</sup> قسمتی از ترانه‌ی «برای آزادی» از شروین حاجی‌پور؛ ترانه‌ی محبوب معرکه‌ی طبقه‌متوسطی «زن، زندگی، آزادی»



مشاهده می کنید که این افراد در قسمت دوم بعد از «اما» و «ولی» جملاتشان، با صفات و دشنام های بسیار زشتی که علیه کودکان کار استفاده می کنند، عملاً در حال تأیید ضمنی برخورد خشونت آمیز با کودکان کار هستند و محکوم نمودن رفتار مرد مرسدس بنز سوار در قسمت اول جملاتشان تنها یک تعارف بزدلانه است.

جلوتر که می رویم مشخص می شود که واقعاً داستان سوی دیگری هم دارد که در فریم مظلومانه ی کتک خوردن کودک کار خلاصه نمی شود. صحنه های دیگری که روایت می شوند حاکی از آن هستند که کودکان کار آن قدرها هم که خیریه ی لیبرال دموکرات ما قصد نشان دادن آن را دارد مظلوم نیستند و کم نیستند مواردی که سرمایه داران و طبقه متوسطی ها را باید در طرف «قربانی» و «مظلوم» ماجرا نشانند:



چه مظلومیتی بالاتر از اینکه بخاطر این «حیوون‌ها» مجبور شوی BMW X6 را بفروشی و جای آن یک کرولا با یک ۲۰۶ بگیری!

حالا اندک‌اندک مشخص می‌شود متلک پرانی و «آزارهای کلامی» ای که دختر طبقه متوسطی از آن نالیده بود درمقابل دیگر اقدامات تهاجمی کودکان کار، شوخی‌ای بیش نبوده است:



در ضمن، ایشان توهین‌های سرمایه‌داران و طبقه متوسطی‌ها را نیز بی‌جواب نمی‌گذارند:



هم کودکان کار و هم سرمایه‌داران و طبقه متوسطی‌هایی که در کف خیابان و در تجربه‌ی عینی زندگی روزمره با ایشان مواجهاتی داشته‌اند به پوچ بودن انگاره‌های لیبرال-دموکراتیک جامعه مدنی سرمایه‌دارانه پی برده‌اند. نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی پشتیبان لیبرال دموکراسی، زمانی می‌توانند ادعای رفع چنین خشونت‌هایی را داشته باشند که این خشونت‌ها یک استثناء حاشیه‌ای قابل‌تقلیل به «معضل» باشند. در این صورت می‌توان خشونت را هم‌چون یک «ناهنجاری» خوانش نمود و اقداماتی برای بازگشت به «هنجارها» انجام داد. در تصویر آرمانی لیبرال دموکراسی قرار بود که جوانان سرمایه‌دار و طبقه متوسطی از طریق سازمان‌های مردم‌نهاد و به بهانه‌های مختلفی مانند تدریس، برگزاری جشن، مسابقه‌ی فوتبال و ... با کودکان کار درآمیخته و با ایشان دوست شوند تا «فرهنگ و تمدن» طبقات حاکم را به ایشان آموزش دهند و آنان را به پشتیبانان تقویت جامعه‌ی مدنی و توسعه‌ی دموکراسی بدل سازند. اما آن‌چه در واقعیت وجود دارد و در جریان است کم‌ترین شباهتی به آرمان لیبرال دموکراتیک ندارد. خشونت دیگر نه یک استثناء بل که در حال بدل شدن به یک قاعده در مواجهه‌ی روزمره‌ی میان این دو طبقه است.

پیش‌تر گفتیم که چگونه بحران ساختار اقتصادی سرمایه‌دارانه، بر کمیت کودکان کار به شکل چشم‌گیری افزوده و کارد را به استخوان ایشان رسانده است. اما سیاست و ایدئولوژی سرمایه‌داری دقیقاً برای همین است که چنین بحران‌هایی را به‌شکلی هدف‌مند و به قصد ممانعت از نشانه‌روی ساختار سرمایه‌داری دیگرگونه روایت کند. تا زمانی که چنین روایت‌هایی از قوت برخوردار باشند و بتوانند مسیر روشن و قابل‌قبولی برای بهبود وضعیت ارائه دهند، کودک کار با وجود محرومیت، به خود اجازه‌ی باج‌خواهی، توهین و دست‌درازی به طبقات حاکم را نمی‌دهد و



طبقات حاکم نیز با وجود مشاهده‌ی رفتارهای تهاجمی از سوی کودکان کار هم‌چنان می‌توانند «کودک زباله‌گرد و آرزوهایش» را متحد خود برای برقراری دموکراسی تلقی کنند. طبق باور آنان برقراری دموکراسی برابر با رشد اقتصادی خواهد بود و این یعنی حذف پدیده‌ی کودکان کار و تبعاً بلاموضوع شدن رفتارهای تهاجمی ایشان. پس برای فهم چرایی پیدایش، گسترش و تعمیق این رابطه‌ی خشونت‌آمیز می‌بایست این رابطه را در بستر کلیت مناسبات تاریخی و جهانی و در زمینه‌ی سیاسی و ایدئولوژیکی که در آن قرار دارد، واکاوی نمود.

### زمینه‌ی سیاسی و ایدئولوژیک ستیز کودکان کار و طبقات حاکم

تبعات بحران ساختار اقتصاد سرمایه‌داری در زیربنا، ستون‌های نهادهای مدنی و نیروهای سیاسی سرمایه‌داری در روبنا را نیز دچار سستی کرده است. این فقط بازار سرمایه‌دارانه نیست که بخش هر دم بیش‌تری از کارگران را از خود پس می‌زند و بازتولید زندگی‌شان را منوط به اتخاذ چنین روش‌های نامتعارف و مخاطره‌آمیزی از سوی کودکان‌شان می‌کند. بندهای ایدئولوژیکی که برای حفظ هژمونی سرمایه در میان طبقات کارگر و زحمت‌کش بافته شده بود در حال رشته‌شدن است. همان بندهایی که نهادهای جامعه‌ی مدنی و نیروهای سیاسی لیبرال دموکرات بیان متشکل آن‌ها بوده و دهه‌هاست که بر اذهان ساکنان سراسر جهان چنبره زده است.<sup>۴</sup>

بخش عمده‌ای از طبقه‌ی سرمایه‌دار و طبقه‌متوسط ایران در ۲ خرداد ۷۶، کارگران و زحمت‌کشان را شریک سیاسی و ایدئولوژیک خود در انتخاب سید محمد خاتمی یافتند. شراکتی که دیری نپایید و با رأی کارگران و زحمت‌کشان به احمدی‌نژاد در دهه‌ی ۸۰ خورشیدی گسست. گسستی که در شعارهای سیاسی تحقیرآمیز جنبش سبز مانند «هرکی که بی‌سواده با احمدی‌نژاده»، «دولت سیب‌زمینی؛ نمی‌خوایم، نمی‌خوایم» و «هرچی جواد مواده، با احمدی‌نژاده» بازتاب یافت. در ابتدای دهه‌ی ۹۰ این بخش از طبقات حاکم ذوق کرده بودند که حتی «بی‌سوادها» و «سیب‌زمینی‌خورها» نیز هژمونی ایدئولوژیک ایشان را دوباره پذیرفته‌اند و نظریات‌شان را درباره‌ی «پوپولیسم احمدی‌نژاد» و «باعث تورم شدن یارانه‌ی نقدی و مسکن مهر»، از زبان «جواد مواده‌های» پایین‌شهری می‌شنیدند که به امید گشایش اقتصادی موعودِ پسابرجامی به حسن روحانی رأی دادند. اما این ذوق و شوق تازه نیز به نیم دهه نرسید که از میان رفت. خیزش بی‌پیرایه‌ی کارگران و زحمت‌کشان در دی ۹۶ و در زمانی حادث شد که طبقات حاکم مست از باده‌ی برجام و شادمان از ورود بوئینگ‌ها به ایران بودند. خیزشی که از پی آن، خیزش توفنده‌تر آبان ۹۸ بر آمد. خیزش‌هایی که محصول سیاست‌های آزادسازی اقتصادی جمهوری اسلامی بود که مورد تأیید تمامیت طبقات حاکم و هر دو قطب سیاسی پوزیسیون و اپوزیسیون قرار داشت.

<sup>۴</sup> فاصله‌گرفتن جوامع سرمایه‌داری دموکراتیک از این انگاره‌های لیبرال دموکراتیک و اومانستی را می‌توان در ظهور و عروج قدرت احزاب راست‌گرای افراطی در سراسر جهان مشاهده نمود. احزابی که مشوق برخورد خشونت‌آمیز با مهاجران و اقلیت‌های قومی و مذهبی بوده و از جنایات اسرائیل و نازی‌های اوکراینی پشتیبانی می‌کنند.

پس از آن نیز طبقات کارگر و زحمت‌کش با مشارکت پایین‌شان در انتخابات‌های مجلس و ریاست جمهوری و همچنین عدم مشارکت‌شان در غائله‌ی طبقه‌متوسطی «زن، زندگی، آزادی» در سال ۱۴۰۱ نشان دادند که از لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک در فاصله‌ی معناداری از هر دو قطب اصلی سیاست سرمایه‌دارانه در ایران، یعنی جمهوری اسلامی و اپوزیسیون دموکراسی‌خواه، قرار دارند. اگرچه این فاصله، هر دو قطب را به تکاپوی بازآرایی سیاسی و ایدئولوژیک انداخته است تا بل که پیوندهای هژمونیک خود با طبقات کارگر و زحمت‌کش را احیا کنند، اما بخش هرچه بیش‌تری از طبقات حاکم با مشاهده‌ی تجربیاتی مانند خیزش‌های معیشتی ۹۶ و ۹۸ و شکست معرکه‌ی براندازانه‌ی «زن، زندگی، آزادی»، در حال دریافت این واقعیت دوران افول نظم جهانی سرمایه‌داری هستند که دیگر امکان کسب هژمونی عمیق، گسترده و پایداری برای طبقات حاکمه وجود ندارد و قوه‌ی قهریه هرچه بیش‌تر به یک گزینه‌ی ضروری و اساسی برای حفظ سلطه‌ی سیاسی و طبقاتی بدل می‌شود. طبقات حاکمه‌ای که عمدتاً حول عقلانیت لیبرال دموکراتیک جریان اصلاحات گردآمده بودند، در لحظه وقوع خیزش‌های معیشتی ۹۶ و ۹۸، ضرورت سرکوب خونین طبقات زحمت‌کش توسط دستگاه حاکمیت سرمایه‌داری را آنقدرها درونی نکرده بودند و بیشتر با سکوت به تأیید ضمنی آن پرداختند. اما پس از شکست مهلک عقلانیت لیبرال دموکراتیک بازآرایی‌شده در جریان براندازانه ۱۴۰۱ طبقات حاکمه ضرورت تاریخی سرکوب خونین طبقات زحمت‌کش در خیزش‌های معیشتی ۹۶ و ۹۸ را هر چه بیشتر ادراک کرده و با درونی‌کردن این سرکوب، آن را در ساحت‌های مختلف جامعه به نمایش می‌گذارد. گرایش به خشونت و قهر اجتماعی و سیاسی در طبقات حاکمه نه گرایشی متضاد با گرایش‌های معطوف به بازآرایی هژمونیک بل که هم‌کار و مکمل این گرایش‌ها محسوب می‌شود؛ اگر امثال عدالت‌خواهان توانستند تا طبقات زحمت‌کش را ذیل هژمونی سرمایه قرار دهند که چه بهتر! دیگر لازم نیست نگران کثیف‌شدن مرسدس بنزها و متلک‌انداختن کودکان کار باشیم، اگر هم نتوانستند فدای سرشان و زحمت اضافی چماق‌کوبیدن بر سر کارگران و زحمت‌کشان را با علاقه‌ی تمام می‌پذیریم.

### **ضرورت پیوند خشم مقدس کودکان کار با قهر سازمان‌یافته و آگاهانه‌ی طبقه‌ی کارگر**

در این لحظه‌ی مشخص تاریخی و در بستر این زمینه‌ی معین اجتماعی است که مرسدس بنز سوار ما دست به چنین اقدامی علیه یک کودک کار می‌زند و با افتخار به عمل خود اذعان و از آن دفاع می‌کند. او با غریزه‌ی طبقاتی خود دریافته است که دیگر پُل‌ها و میانجی‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی که روابط امثال او با طبقات کارگر و زحمت‌کش را سازمان می‌داد به سستی گراییده، پیوندهایی که این دو را در جامعه کنار هم قرار می‌داد تضعیف شده و برخورد قهرآمیز، هرچه بیش‌تر به ضرورت پیش‌برد این رابطه بدل می‌گردد. او در انجام این برخورد، مدافع و نماینده‌ی گرایش قابل‌توجهی در طبقه‌اش است و از سوی ایشان همراهی، تأیید و حمایت می‌شود.

هم‌چنین دیدیم که کودکان کار نیز آن‌گونه که لیبرال دموکرات‌ها قصد روایت آن را دارند موجوداتی مظلوم، قربانی و توسری‌خور نیستند و آن‌ها نیز برای زنده‌ماندن در ستیز و نبرد کف خیابان به سر می‌برند. گفتیم که بنیان اقتصادی بروز و گسترش پدیده‌ی کودکان کار و رفتارهای تهاجمی آن‌ها برای کسب درآمد در بحران ساختار اقتصادی سرمایه‌دارانه است و افول نظم سیاسی سرمایه‌داری جهانی و سیاست لیبرال دموکراسی هم‌بسته با آن سبب شده است که این رفتارهای تهاجمی هرچه بیش‌تر بدل به یک ستیز گسترده و عمیق اجتماعی میان آنان و طبقات حاکم شود. در این‌جا بحث درباره‌ی رد یا تأیید و نکوهش یا ستایش اقدامات خشونت‌آمیز هیچ یک از دو طرف ستیز نیست. این اقدامات، واقعیت‌هایی عینی و محصول گرایش‌های ساختاری یادشده هستند و مستقل از رد یا تأیید ما تداوم خواهند یافت. پرسش مهم درباره‌ی امکانات پیش‌روی این ستیز و وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر در قبال آن است. اولاً باید روشن کنیم که ما از بروز و شدت‌یابی چنین ستیزی غم‌گین نبوده و به‌هیچ‌وجه مانند لیبرال دموکرات‌های اومانیست، خواهان رویای موهوم بازگشت به شرایط «صلح‌آمیز» پیشین در چارچوب نظام سرمایه‌داری نیستیم. آن‌چه لیبرال‌ها شرایط «صلح‌آمیز» می‌پندارند چیزی نبوده است مگر سرکوب، استثمار و تحقیر مداوم کارگران و زحمت‌کشان توسط طبقات حاکم که از سمت طبقات زحمت‌کش مورد پذیرش قرار می‌گرفت و واکنش قابل توجهی از سوی ایشان در بر نداشت. در این شرایط، طبقات زحمت‌کش، جای‌گاه خدایگانی طبقات حاکم را می‌پذیرفتند و تلاش می‌کردند تا در چارچوب ارزش‌ها و قواعد مورد تأیید ایشان، برای زنده‌ماندن تقلا کنند. سرمایه‌داران و طبقه‌متوسطی‌ها انتظار داشتند که کودکان کار بخاطر لباس‌های شیک‌شان به آن‌ها احترام بگذارند؛ نه آن‌که متلک بارشان کنند. انتظار داشتند که با دیدن ماشین‌های گران‌قیمت‌شان برای گدایی التماس کنند؛ نه آن‌که با آجر و تهدید آسیب به ماشین از آن‌ها باج‌گیری کنند. انتظار داشتند نگاه‌های تحقیرآمیزشان باعث شود تلاش کنند تا خود را از نظر ظاهر و آداب و فرهنگ مانند ایشان بکنند و نه این‌که آب دهان در صورت‌شان بیندازند. همه‌ی این اقدامات نشانه‌هایی‌ست از این‌که کودکان کار، قصد خروج از منظومه‌ی گفتمانی طبقات حاکم و چارچوب‌های ارزشی جامعه‌ی مدنی سرمایه‌دارانه را کرده‌اند. امری که طبعاً به مذاق طبقات حاکم خوش نمی‌آید و ایشان را وا می‌دارد تا در عین این‌که از بی‌ادبی و بی‌فرهنگی کودکان کار حرف می‌زنند، بدترین فحش‌ها را نثار ایشان سازند و در عین این‌که برای خش افتادن ماشین‌ها و مکدر شدن خاطرشان مظلوم‌نمایی می‌کنند، آن‌ها را به وحشیانه‌ترین خشونت‌ها تهدید کنند. این خروج کودکان کار از منظومه‌ی گفتمانی طبقات حاکم و دهن کجی‌شان به چارچوب‌های ارزشی جامعه‌ی مدنی سرمایه‌داری را باید خوش‌آمد گفت؛ اما نه خوش‌آمدی توأمان با تأیید اقدامات کنونی آنان، بل که خوش‌آمدی توأمان با احساس وظیفه نسبت به هدایت خشم مقدسی که می‌تواند دامن استثمارگران را بگیرد و طبقه‌ی کارگر را در مسیر ساختن جامعه‌ی نوین سوسیالیستی یاری دهد. سلطه‌ی طبقات حاکم جامعه‌ی سرمایه‌داری با باج‌خواهی از آنان، متلک‌انداختن به دختران‌شان و آب دهان پرتاب کردن به صورت‌شان هرگز سرنگون نمی‌شود.

طبقه‌ی کارگر که خشم فروخورده‌ی تحقیرهای طبقات حاکم و داغ زنده‌ی رنج‌های بی‌شمار نظم سرمایه‌داری را در سینه حمل می‌کند، می‌بایست در فهم ضرورت برخورد قهرآمیز طبقاتی در میدان سیاست، از طبقه‌ی سرمایه‌دار

پیشی بگیرد. قهر کور طبقات زحمت‌کش در دی ۹۶ و آبان ۹۸ هیچ بختی برای پیروزی نداشت، اما قهر سازمان‌یافته این طبقه که به سیاست آگاهانه در جهت منافع تاریخی‌اش مسلح باشد و از آمیزش با براندازی دموکراسی‌خواهانه اجتناب کند، همان چیزی‌ست که برای رهایی طبقه‌ی کارگر از بند استثمار و فقر و فلاکت سرمایه‌داری ضرورت دارد. کودکان کار و دیگر اقشار لایه‌های مطرود از کار، متحدان ضروری طبقه‌ی کارگر در این مسیر دشوارند و خشم مقدس ایشان می‌بایست با قهر سازمان‌یافته و آگاهانه‌ی سیاسی طبقه‌ی کارگر پیوند بخورد.